

ابوعلی

عبدالرحمان بن عیسی بن حماد همدانی

کاتب «بکر»

(ح ۲۵۵-۳۲۷ق)

پرویز ادکانی

الف. احوال

همین نام و نسبت را خود در دیباچه کتاب خویش (الالفاظ الکتابیه) یاد کرده است^۱، و کنیت «ابوعلی» او را همراه با شهرت وی - «کاتب بکر (بن عبدالعزیز)» - ، ابن ندیم و حسن بن محمد قمی برنوشته‌اند.^۲ تاریخ زایش وی دانسته نیست، اما بنابر آن که تاریخ درگذشت او را سال «۳۲۰» و «۳۲۷» (ه.ق.) یاد کرده‌اند، و نیز در میان سال‌های «۲۸۱-۲۸۴» (ه.ق.) کاتب امیر «بکر بن عبدالعزیز» (گشته ۲۸۵ ق.) بوده است، تاریخ زایش وی را بسا که بتوان در حدود سال «۲۵۵» ق. - پیش یا پس از آن - تحدید کرد.

تاریخ درگذشت ابوعلی کاتب همدانی را لویس شیخویسوعی و بروکلیمان و جز ایندو - ظاهراً بنقل از صفدی (الوافی، ج ۶، مجلد ۱، ص ۸۶) - سال «۳۲۰» ق. / ۹۳۲م. یاد کرده‌اند^۳، و اسماعیل پاشا بغدادی و جز او، سال «۳۲۷» ق.

۱. الالفاظ الکتابیه، چاپ ۸، بیروت ۱۹۱۱، صفحه پنج.

۲. الفهرست، چاپ تهران، ص ۱۵۲ و ۱۹۳/تاریخ قم، ص ۲۵ و ۱۰۶.

۳. الالفاظ الکتابیه، مقدمه، صفحه چهار/تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۲۵۷/إنباه الرواة علی آباه النحاة،

نوشته‌اند.^۱ بدین سان، درست روشن و دانسته نیست که در گذشت وی در چه سالی بوده است. درباره این مسأله، طی این گفتار باز هم اشارتی می‌رود، بسا که ابوعلی همدانی عمری دراز یافته و کمابیش تا حدود هشتاد سالگی (- یعنی ح ۲۵۰ - ح ۳۳۰ ق) زیسته باشد. در هر حال، بنابر دلایلی، راقم این سطور، از دو تاریخ مذکور، سال «۳۲۷ ه.ق. را برای تاریخ درگذشت او مناسبتر می‌داند.

شهرت وی به «کاتب بکر»، یکی نشانگر پیشه دبییری (نویسنده‌گی دیوانی) او بوده، که واقعاً - چنان که بیاید - از استادان و متخصصان این فن بشمار می‌رفته، و دیگر آن که این پیشه دبییری را در دستگاه امارت بکر بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجللی کرجی (... - ح - ۲۷۰ - امارت ۲۸۰ - م ۲۸۵ ه.ق.) داشته، و از اینرو به «کاتب بکر» یا «ابوعلی کاتب» اشتهاار یافته است. راجع به این امیر «بکر بن عبدالعزیز» در جای دیگر - یعنی در تاریخ خاندان ابوؤلف عجللی - به تفصیل سخن گفته‌ایم.^۲ اما آنچه در پیوند با حال و کار ابوعلی کاتب و زیستن‌گاری او، بایستی از آن امیر یاد کرد، به اجمال تمام از این قرار است:

امیر بکر بن عبدالعزیز یکی از نوادگان امیر ابودلف قاسم بن عیسی عجللی کرجی (ح ۱۵۰ - امارت ۱۸۵ - م ۲۲۶ ق.) است، که در سده سوم هجری قمری، بر بخش مهمی از سرزمین «جبال» - شامل نواحی همدان، اصفهان، قم، کاشان، بروجرد و نهاوند با مرکز بودگی شهر کرج (اراک کنونی) - از سوی خلافت عباسی، اقطاعات و امارت داشتند. بکر بن عبدالعزیز یکی از پنج فرزند امیر عبدالعزیز بن ابودلف عجللی (امارت ۲۲۶ - م ۲۶۰ ق.) است، که به ترتیب - در عین حکومت همزمان بر نواحی مختلف - ریاست خاندان و امارت آن را یافتند (دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ سده ۳ ه.ق.)، و آخرین امیر آن خاندان بشمار می‌رود، که حیطة فرمانروایی او دقیقاً دانسته نیست.

نام امیر بکر بن عبدالعزیز در رویدادهای سال ۲۷۱ ق. به بعد یاد گردیده، که در جنگ برادرش امیر احمد با عمرولیث صفاری همراه بوده، و قلعه فارس را

۱. ایضاح المکتون، ج ۲، ص ۲۷۱/فهرست کتیخانه آصفیه، ص ۵۹.

۲. فرمانروایان گننام، فصل یکم - «امیران کرجی»، بخش ۷.

گشوده است. پس از آن که برادرش امیر احمد به سال ۲۸۰ ق. مرد، وی با برادر دیگر - هَمَر بر سر جانشینی امارت کشمکش کرد، و گویا در کَرَج استقرار یافت. آنگاه، در سال ۲۸۳ ق. که سپاهیان خلیفه «معتضد» عباسی با فرماندهی وزیرش (- عبیدالله سلیمان) به سرزمین جبال لشکرکشی کردند، نخست وی به زنه‌ار نزد اورفت، اما چون شنید که عیسی نوشری بر اصفهان چیره گشته، از آنجا گریخت و به جنگ با آن مدعی شتافت. بکر بن عبدالعزیز در آن جنگ شکست یافت (۲۸۴ ق.) و همراه با تنی چند روی به طبرستان آورد. در آنجا، داعی محمد بن زید علوی (۲۷۰ - ۲۸۷ ق.) وی را پذیرا شد و بناخت، و اقطاعاتی در آن سرزمین بدو داد. اما چون گویا وی در صدد برآشوبیدن سپاه داعی برآمد، داعی علوی او را پنهانی زهر داد و کشت (سال ۲۸۵ ق.). با مرگ او، امارت آن خاندان نیز بکلی برافتاد.

بکر بن عبدالعزیز، گذشته از آن که امیری سلحشور بود، ادیبی شاعر هم بشمار می‌رفت. دیوان اشعار وی تا کنون بر جای مانده و دوباره بطبع رسیده است. ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی همدانی که «کاتب» این امیر بوده، به تحقیق، پیشه دبیری و اشتها بردان را در روزگار جوانی خود، و در دستگاه امارت خاندان عجلیان کرج (تا سال ۲۸۴ ق.) یافته است. اما این که وی در مرکز امارت آن خاندان (کرج) یا در دیوان امیر بکر در شهری دیگر، و به یک احتمال در خود همدان، پیشه دبیری را یافته و داشته، با آن که تحقیقاً دانسته نیست، در هر دو جا محتمل است. پس از کشته شدن امیر بکر (سال ۲۸۵ ق.) در طبرستان، دانسته نیست که ابوعلی کاتب به کجا رفته و نزد چه کسی (در کدام دیوان) احیاناً همان پیشه را یافته و تا پایان عمر چه می‌کرده است؟ بیش از آنچه یاد شد، از زندگی وی چیزی دانسته نیست. اما چنین بر می‌آید که وی به بغداد هم رفته، و با تنی چند از ناموران دانش و ادب در آنجا همنشینی داشته است.

یگانه اشارتی که در خصوص زندگی وی یا، به عبارت درست‌تر، خاندان ابوعلی کاتب همدانی رفته، که بسی درخور توجه است، در مقدمه لویس شیخویسوی بر کتاب *الالفاظ الکتابیه ابوعلی کاتب همدانی* باشد، و گویا مأخذ

وی یکی از ضmann معجم الادبا یاقوت حموی است که متأسفانه اکنون در دست نباشد. به هر حال می‌گوید: «عبدالرحمان بن عیسی بن حماد همدانی، کاتب بکر بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجلی، شیخی شاینده بود، که از «واسپوهران» (اهل بیوتات) قدیم بشمار می‌رفت.»^۱

البته در فقره مذکور، همان «اهل بیوتات» آمده، که ترجمه آن، و برابری که در پارسی کهن و تداولی که در روزگار ساسانیان داشته، همانا «واسپوهران» است. بطور کلی، واژه‌های عربی مفاهیم «العظماء» (بزرگان)، «الاشراف» (نژادگان)، «الاحرار» (آزادگان) و «اهل البیوتات» (ویسپوهران) که در متون تاریخی سده‌های نخستین اسلامی - مانند تاریخ «طبری» (چاپ «دخویه»، لیدن، حلقه ۱، ص ۸۳۵، ۸۴۹، ۸۷۱، ۸۸۳) و جز اینها) - یادگردیده، و مانند اینها، بیانگر طبقات اجتماعی عهد ساسانی است.

«ویس پوهر» یا «واس پوهر»، که در اصل به معنای «پسر طایفه» بوده است، در عهد اشکانی و ساسانی دارای ارزشی اجتماعی می‌بوده، و بر اعضای طبقه «نژادگان» (اشراف) درجه یکم اطلاق می‌شده است. ساسانیان که اساس «ملوک طوایف» (کرده خدایی) را از اشکانیان به ارث بردند، پس از نخستین پایگاه اجتماعی (- شهرداران/شهرباران)، دومین پایگاه - یعنی رؤسای طوایف را «واسپوهران» (ویسپوهران) می‌نامیدند. هفت دودمان «واسپوهر»ی برجستگی بیشتری داشتند، که دودمان «کارن» پهلَو (یا «قارن») بر ناحیت «ماد» (جبال/ کوهستان/ ولایات «پهله»/ عراق عجم) فرمانروایی داشته، اقطاعات آن خاندان بطور عمده در آن سرزمین بوده است.

اقتدار خاندان‌های واسپوهری، بستگی به عایدات آنها از اقطاعات آنان داشته، فلذا علاقه پایداری به نگاهداشت نظام کرده خدایی (ملوک طوایفی) ابراز می‌کرده‌اند. پس از برافتادن امپراتوری ساسانی، تا دیر زمانی، این «اهل بیوتات» (خاندان مندان/ زمینداران نژاده/ بزرگان اقطاعدار/ ویسپوهران/ اشراف فتودال) به مثابه خانواده‌های کهن از احترام شایانی برخوردار بوده، و در جامعه

برجستگی ویژه‌ای داشته‌اند، خصوصاً آن که در برخی یا بیشنی از ایالت‌های ایرانزمین، همین خاندان‌های «واسپوهر»ی، چندین سده، کمابیش ریاست دیوان‌ها و دبیری امارت‌ها را بر عهده داشته‌اند.^۱

بیش از این، توضیح دیگر ضروری نیست. طبقه «دهگانان» هم که نقشی عمده و عظیم و مستمر در تاریخ ایران، به ویژه در عهد اسلامی ایفا کرده‌اند، پایگاه اجتماعی پایین‌تر و کمابیش نزدیک به همین خاندان‌های «واسپوهران» داشته و یافته‌اند. دانسته است که بیشتر نامآوران عرصه علم و ادب و سیاست ایران در دوره اسلامی، از همین طبقه دهگانان برخاسته‌اند. اما نسبت والای «واسپوهر»ی خاندان کهن ابوعلی کاتب همدانی، بیانگر آن است که نیاکان «نژاده» و ایرانی وی پس از آن که به اسلام گرویدند، چنان که گذشت، ضمن نگهداشت برخی یا چندی از املاک موروثی خاندان، بسا که در دستگاه‌های دیوانی امارت‌های وابسته به خلافت در شهر «همدان»، به پیشه دبیری و ماننده‌های آن اشتغال ورزیده‌اند، یعنی - بطور کلی - این وارثان نژاده ساسانی و متخصصان سیاست دولتمداری و حافظان فرهنگ و ادب ایرانی را تقریباً در همه (یا بیشتر) جای ایرانزمین به خدمت گرفتند، انحصاری به «همدان» نداشته است.

سران جنبش «شعوبی» و پیشگامان نوزایی فرهنگ ایرانی در عصر شکوفایی تمدن اسلامی، از همین خاندان‌های واسپوهر یا دهگان بوده‌اند. اینان، مواد و عناصر و موارث کهن ایرانی را به مثابه محتوای فرهنگی در کالبد عربی برنمایانند و بدان تداوم بخشیدند. شعوبی‌گری خود بر چند قسم یا نوع بوده است: شعوبی سیاسی، شعوبی فرهنگی، شعوبی نژادی - قومی (و بسا جز اینها). قطع نظر از وجوه اشتراک و ارتباط یا اختلاف و افتراق میان این انواع، آنچه در مورد «حمزه اصفهانی» و همتای همدانی‌اش - «ابوعلی» کاتب، و بسیاری دیگر جز این دو تن، مصداق می‌یابد همانا شعوبی‌گری «فرهنگی» آندو است. متأسفانه، کتاب همدان ابوعلی کاتب، هم بسان کتاب اصبهان حمزه، بر جای نمانده است تا از مطاوی آن، اطلاعات مستندی در خصوص دودمان و تبار وی،

گوشه‌هایی از زندگانی و اندیشه‌های وی، و مراتب شعوبی‌گری فرهنگی - ادبی وی بدست آید. هر چند که در منظره کلی، چنان که گذشت، خود «تاریخ زادگاه» نگاری به شیوه دنیایی و فرهنگی آن، انگیزه‌ای شعوبی داشته است.

با این حال، از همان فقرات کتاب همدان وی منقول در کتاب‌های متأخران، و برخی تلمیحات کتاب الفاظ او، دل‌بستگی‌اش به موارث کهن فرهنگ نیاکانی و واسپوهری‌اش، به گونه‌ای مه‌آلود هویدا است. مثلاً در همین واژه‌نامه (الالفاظ الکتایبه)، گفتاوردهایی از هرمز و اردشیر کرده است، که ای بسا جای آنها در این کتاب کوچک نبوده است. چه، هرمز و اردشیر ساسانی که در اصل چیزی به زبان عربی نگفته و نسروده بوده‌اند، تا بتوان از آنها برای واژه‌های تازی شاهد مثال آورد. و یا، از جمله شاعرانی که از آنان یاد و نقل کرده، یکی بُحتری معروف (۲۰۶-۲۸۴ ق.) است، که در ارزیابی او گوید: «چکامه سینی او در وصف ایوان خسرو (طاق کسری / ایوان مدائن) همانا بهترین اشعار اوست.»^۱ باز هم در فقرات آتی این زیست‌نامه، بدین ویژگی که یاد گردید، اشارت‌هایی خواهد رفت.

از مذهب ابوعلی کاتب همدانی هم چیزی دانسته نیست، الا این که در کتاب الالفاظ الکتایبه، دیباچه خود را به گفتاوردی از امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مصدر و مزین ساخته، چنین گوید: «سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران، امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب - رض - گوید: ارزش هر مرد آن چیزی است که او را نیکو نماید. و همو گوید: مردمان، فرزند نیکو‌نمایانند.»^۲ هم چنین، در چند موضع از کتاب مزبور، سخنانی از امیرمؤمنان علی (ع) و چند جای دیگر از حضرت فاطمه زهرا (ع) آورده است.^۳ هر چند که نقولی از عمر و عثمان هم با جمله دعایی مشابه (رض) آورده، به دلایلی معین، راقم این سطور گمان می‌برد که وی متشیع، اما شافعی‌نما بوده، اگر اشارت مبهم و احتمالی سُبکی - گویا - راجع بدو درست بوده باشد.^۴ در این صورت، باید گفت: ابن خالویه

۱. الالفاظ الکتایبه، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

۲. همان، ص ۶.

۳. همان، ص ۶۵، ۲۰۶، و جز اینها.

۴. طبقات الشافعیة الکبری، ج ۳، ص ۴۸.

همدانی که دوست ابوعلی کاتب بوده و مذهب امامی داشته، خود را در نزد سلاطین سنی می‌نموده، چندان که سبکی او را نیز «شافعی» شمرده است.

باری، پیشتر یاد گردید که لوئس شیخویسوعی مصحح کتاب الالفاظ الکتائیه ابوعلی کاتب همدانی در بیان شرح حال او، آورده است که: «در معجم الادباء بدین عبارت یافتیم: این شیخ (-ابوعلی کاتب) در لغت و نحو پیشوا بود و روشی نیک داشت. دبیری برجسته، شاعری دانا و کاتب «ابن ابی دلف» عجلای بود. او را مصنفات اندکی است که بسیار سودمنداند. از آن جمله، کتاب الالفاظ الکتائیه که کتابی کم حجم است و جویای دبیری از آن بی‌نیاز نباشد.»^۱

بطور کلی، نویسندگان عربی‌نویس از دیرباز تا این زمان، یعنی از ابن ندیم (ح ۳۷۷ ق.) و حتی یاقوت حموی (۶۲۸ ق.) تا برسد به لوئس شیخویسوعی (درگذشته ۱۹۲۷ م.)، و زیست‌نگاران عربی زبان معاصر (- همچون «سریس» و «زرکلی» و جز اینان) و شرق شناسان اروپایی (- همچون «بروکلمان» و جز او) از ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی همدانی تنها همین یک کتاب الالفاظ الکتائیه را شناخته، و آن را برنگاشته‌اند. نخستین بار، راقم این سطور، نزدیک به ۲۵ سال پیش، دریافت که کتاب همدان گمشده‌ای نیز از اوست. اما چرا چنین پیش آمده، سبب آن بعداً بیان خواهد شد. در هر حال، دانشوران عرب و اروپائی، هم تا این زمان بر همان پندارند.

اما این که لوئس شیخویسوعی در یاد کردن ابوعلی کاتب همدانی گفته است که: در معجم الادباء چنین یافتیم (الخ)، باید گفت که در معجم الادباء یاقوت حموی - چاپ ۲۰ جلدی دارالمأمون مصر (به کوشش «احمد فرید رفاعی») مطلقاً چنین فقره‌ای یافته نمی‌شود، مگر اشارتی گذرا و ضمنی که یاد خواهد شد. شاید که فقره مذکور در یکی از نسخه‌های کاملتر معجم الادباء یاقوت - در دسترس «لوئس شیخو» - وجود داشته، و یا جز اینها. در هر حال، همین فقره و دنباله آن، پایه بیشترین دانسته‌ها و فریافت‌های مربوط به ابوعلی کاتب گردیده، که امید است روزی مأخذ اصلی آن بدیده آید.

همروزگاران ابوعلی کاتب همدانی، صرفنظر از امیران ناحیت «جبال» که ذکری از آنان رفت - همچون «احمد» و «همر» و «بکر» پسران عبدالعزیز بن ابی دلف عجلی کرجی، که ابوعلی کاتب «بکر» - آخرین امیر آن خاندان - بوده، استادان وی در همدان شناخته نمی آیند، و تنها گمان می رود که چندی در بغداد در حلقه های درس ابن مجاهد، و احتمالاً جز او، شرکت کرده باشد. اما همروزگاران و دوستان ادیب و دانشور وی، جملگی از ناموران آن عصر بشمار می روند، که تنها به چند تنی از آنان اشاره می شود:

۱- ابن فقیه همدانی (ح ۲۵۵ - ح ۲۳۰ ق.) - مؤلف کتاب البلدان، که در بخشی ویژه (ابن فقیه و اخبار البلدان) به عنوان تاریخنگاری از همدان، به تفصیل تمام از او در کتاب مورخان همدان سخن گفته ایم.

۲- ابن خالویه همدانی، ابو عبدالله حسین بن احمد/محمد نحوی لغوی و ادیب معروف، که تاریخ زایش او دانسته نیست، ولی باید در دهه آخر سده سوم (ق) بوده باشد، چه آن که در سال ۳۱۴ ق. - که هنوز جوان بوده - به بغداد رفت، و در نزد استادان برجسته به تحصیل پرداخت. یکی از معلمان قرآن وی، ابن مجاهد (م ۳۲۴ ق.) رئیس قاریان بغداد بود. نحو و لغت را نیز نه تنها از نمایندگان مکتب کوفی - چون ابن انباری و ابو عمر زاهد مطرز غلام «ثعلب» (م ۲۹۱ ق.) فراگرفت، بلکه ابن دُرید بصری (۲۲۴ - ۳۲۱ ق.) معروف، و نقطویه (م ۳۲۳ ق.) - که نماینده مکتب آمیخته بصری و کوفی بود، از استادان نحو او می بودند، فلذا خود وی نیز روشی التقاطی در نحو داشت. مذهب وی، بنا به گفته ابن حجر: امامی بوده، و تنها در مقابل سیف الدوله حمدانی خود را سنی معرفی می کرده، چندان که «سیکی» او را شافعی برنگاشته است. باید گفت که: یکی از کتاب های او کتاب الآل در بیان امامت خاندان پیامبر بوده است. سرانجام، وی از بغداد به «شام» رفت و به خدمت حمدانیان پیوست و آموزگار فرزندان آنان شد. در آنجا، مناظره ای با منتجبی شاعر نامدار کرده، که معروف است. از کتاب های مشهور او، کتاب لیس، اعراب القرآن، البدیع فی القراءات، الاشتقاق، کتاب الآل مذکور و جز

اینهاست. همه مورخان، درگذشت او را به سال ۳۷۰ ق. یاد کرده‌اند.^۱

ابوعلی کاتب در کتاب الفاظ خود، بیش از هر کس به ابن خالویه استناد جسته، و چهل گفتاورد از او نموده، که دانسته نیست از کدامین کتاب‌های اوست. لیس، قرائت یا اشتقاق و جز اینها؟ هم چنین، با آن که ابن خالویه، ظاهراً هم در روزگار جوانی به اشتهار رسیده، نظر به آن که در نیمگاه دهه ۲ سده ۴ هنوز جوان بوده (که به «بغداد» رفته) و تألیفی نکرده بوده است، چگونه ابوعلی کاتب - که به روایتی در پایان همان دهه درگذشته (سال ۳۲۰ ق.) - به کتاب یا کتاب‌های وی استناد کرده است؟ آیا همین موضوع، تاریخ درگذشت ابوعلی کاتب را پسین‌تر نمی‌آورد؟ و یا توان گفت، به هر حال، وی کتاب الفاظ خود را در پایان عمر نگاشته، و بسا گفتاوردهای آن از ابن خالویه شفاهی و از راه شنیدار در نشست‌های دوستانه بوده است؟ و یا آن که تاریخ درگذشت ابن خالویه در سال ۳۷۰ ق. نادرست است و بایستی همراه با تاریخ احتمالی زایش او، آن را بسی پیشین‌تر برد؟

چنین مسائلی، برخاسته از موضوع استناد ابوعلی کاتب به همشهری و همروزگار دانشمندش - ابن خالویه، که منتها میان تاریخ درگذشت آندو پنجاه سال فاصله افتاده است، مطرح می‌باشد، بطوری که عجالتاً یک راه حل موجه و نزدیک به صواب در این میان نتوان یافت، و تحقیق در این موضوع هم - فعلاً - از گفتار ما بیرون است. اما همه آن کسانی که در شرح حال ابن خالویه همدانی به آنان اشاره رفت، جملگی همروزگاران ابوعلی کاتب همدانی نیز بوده‌اند - ابن انباری، ابو عمر زاهد، ثعلب، ابن درید و نبطویه، که ابوعلی در همان کتاب الفاظ خود به آنان نیز استناد کرده، نقولی از ایشان آورده است.

۳- ابن مجاهد، ابوبکر احمد بن موسی بن عباس تیممی (۲۴۵-۳۲۴ ق.) - رئیس قاریان بغداد، و شهرت و اهمیت وی بیشتر درباره قرائت‌های هفتگانه قرآنی است، که ابوعلی فارسی (م. ۳۷۷ ق.) و ابن خالویه همدانی (م. ۳۷۰ ق.) آن

را شرح کرده‌اند.^۱ چنین پیداست که ابوعلی کاتب محضر او را در بغداد درک کرده، بطوری که با شیوه نقل مستقیم گوید: «ابن مجاهد ما را برخواند: لم یمنع الشرب... (الخ)».^۲

۴- نبطویه، ابو عبدالله ابراهیم بن محمد واسطی، که به سبب همگونی او با «نفت» از باب زشتی و سیه چردگی، و بر قیاس «سیبویه» از جهت انتساب وی در نحوه روش او، چنین لقبی یافته است. در عربی دانی، واژگان و حدیث دانشور بود. از ثعلب و مبرد فراگرفت. بیش از پنجاه سال برای قرائت‌گری نشست. می‌گفت: دیگر دانش‌ها اگر بمیرند، کسانی هستند که آنها را احیاء کنند، اما اگر شعر بمیرد، در حقیقت مرده است. درباره ناپاکیزگی او داستان‌ها گفته‌اند. میان وی و ابن دُرید تنفری بوده است، و یکدیگر را هجو کرده‌اند. کتاب‌های چندی در دانستنی‌های قرآنی و عربی دانی نگاشته است. به سال ۳۲۳ (یا ۳۲۴ ق.) درگذشت.^۳ ابوعلی کاتب چند بار بدو استناد کرده، و از جمله یکبار با عبارت «انشدنا نبطویه» (نبطویه ما را برخواند) یاد نموده،^۴ که اگر مقول گفته دیگری (-ابن خالویه) نباشد، بسا که با وی نیز همنشینی داشته است.

۵- جهشیاری، ابو جعفر / ابو عبدالله محمد بن عبدوس بن عبدالله، دانشوری از کارگزاران دولتی بود، که به سال ۳۳۱ ق. در بغداد مرد.^۵ تألیف مشهور وی کتاب الوزراء و الکتاب (چاپ «لیپزیک»، ۱۹۲۶ م.) است، که بیانگر پیشه دیوانی اوست. ابوعلی کاتب با این همکار بلندپایه، دیدارها داشته، و چنان‌که حسن بن محمد قمی به نقل از کتاب همدان ابوعلی آورده، در باب «گز» یا ذراع پیمایشی مردم همدان گفتاوردی از او نموده است: «ابوعلی کاتب در کتاب همدان حکایت می‌کند از ابو جعفر محمد بن عبدوس که او گفت: ذراعی که اهل همدان بدان مساحت می‌کردند... (الخ)، و هم چنین ابوعلی در کتاب همدان حکایت می‌کند از

۱. پیشین، ج ۶، ص ۸۳۱-۸۳۲.

۲. الالفاظ الکتابیه، ص ۲۰۳.

۳. طبقات المفسرین، داوودی، ج ۱، ص ۱۹-۲۲.

۴. الالفاظ الکتابیه، ص ۲۶۷.

۵. الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۲۰۵/الفهرست، ص ۱۵ و ۱۴۱.

ابوجعفر محمد بن عبدوس که او گفت: ذراعی که عبدالله خردادبه بدان مساحت کرد... (الخ).^۱

۶- ابن خردادبه، عبدالله بن عیبدالله / احمد (ح ۲۰۵/۲۱۱، ۲۷۲-۳۰۰ ق.)، یکی از جغرافی دانان بزرگ ایرانی، و صاحب بَرید ایالت جبال و سپس رئیس دستگاه برید خلافت، و مؤلف کتاب مشهور المسالك و الممالک و جز آن بوده است.^۲ چنان که در فقره پیشگفته بدیده می آید، ابوعلی کاتب در کتاب همدان خود به نقل از جهشیاری آورده است: «ذراعی که عبدالله خردادبه بدان مساحت کرد... (الخ).»^۳

بطور کلی، شیوه دبیری ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی کاتب همدانی، همان است که از آن ابن خردادبه و جهشیاری دانسته می آید. البته در خصوص عربی دانی و مکتب نحوی آن، بی گمان وی پیرو ثعلب و نبطویه و همسان ابن خالویه همدانی بشمار می رفته - یعنی مکتبی التقاطی از آیین های بصری و کوفی. اما در باب فرهنگمداری و فرهنگپژوهی، بسا که متأثر از همان سبک و روش های تاریخی و جغرافی آن دو ایرانی - ابن خردادبه و جهشیاری - بوده است. ابن ندیم و مسعودی درباره این دو، آنچنان داد سخن داده و یا به نقل از آنان پرداخته اند، که نشانگر دانش و بینش ژرف آنان نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران باستان، و دوستداری موارث آن می باشد.^۴ این ویژگی که ابوعلی کاتب نیز بدان متصف است، در اشاره به شعوبی بودن او، بیشتر یاد گردید.

در خصوص دبیری، که یاد شد ابوعلی کاتب خود از استادان این فنّ بوده است، علاوه از نقول، قیاس و اقتران که تا کنون درباره وی صورت تحریر پذیرفت، سزااست که از سخن وی نیز گفتاوردی بشود. به یقین، آنچه او در این باب گفته است، خود بدان کار می کرده، به محاسن آراسته و از معایب پیراسته بوده است. گوید:

۱. تاریخ قم، ص ۲۹ و ۱۰۶.

۲. دانشنامه ایران و اسلام، ص ۵۲۸ - ۵۳۰.

۳. تاریخ قم، ص ۲۹.

۴. الفهرست، ص ۱۴/مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۴.

«فنون، گوناگون و آنها را درجاتی متفاوت است. از آن جمله، فتونی است که صاحبان آنها را فرازش و بالش می‌بخشد، ایشان را به گاه همشناسی و رقابت، از بزرگواری درخور و بلندی پایگاه بی‌نیاز می‌گرداند. هم از آن جمله، فتونی است که پیشه‌مندان را سخت فروپایه می‌کند و به بدترین گمنامی‌ها می‌افکند، چندان که هیچ کسی جز ایشان را در پایگاه و همنشینی در آمیزش نباشد، هر قدر هم که برخی را پیشینه‌ای باشد که یاد کند یا پدری نامور که بدو انتساب نماید.

«سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران، امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (رض) گوید: ارزش هر مرد آن چیزی است که او را نیکو نماید. و همو گوید: مردمان، فرزند نیکونمایانند. این فنّ دبیری از والاترین، بالاترین، و گرامی‌ترین پیشه‌هاست، که صاحبان خود را به پایگاه‌های بلند و کارهای ارجمند می‌رساند.^۱ از زُمرهٔ آنان، سرور و سالار، کارساز و پادشاه، سیاستمدار کشور و دولت است. گروهی از ایشان را پایگاه خلافت رسد، و زمام امور کشور داده آید. کارورزان بدین فنّ را بختی است که یا در میانهٔ آسمان همچون ستارهٔ درخشان جلوه‌گر است، و یا در ژرف فروگاهی و پسماندگی نگونسار افتاده است...»^۲.

دنبالهٔ مطلب را که در بیان سبب تألیف کتاب از برای فنّ دبیری و واژه‌گزینی است، و انتقاد وی از دبیران کم‌مایهٔ درازگو، و جز اینها را در بهرهٔ بررسی و شناسایی کتاب الفاظ به نقل خواهیم آورد. لکن، بجز از فن دبیری، چنان که گفته‌اند: «در واژگان و دستور زبان پیشوا، و شاعری دانا» هم بوده است. اینک سزااست به این جنبه‌های شخصیتی و معرفتی وی، که باید «تاریخنگاری» را هم افزود، اشاره رود. پس در باب «آثار» او بدین کار پرداخته می‌آید.

ب. آثار

پیشتر یاد گردید که دربارهٔ آثار وی به نقل آمده است: «مؤلفات او کم است، اما

۱. به درستی یادآور سخن حکیم فردوسی است که:

دبیری است از پیشه‌ها ارجمند
وز او مسرد افکنده گردد بلند

۲. الفاظ الکتابیه، صفحهٔ پنج تا شش.

بسیار سودمنداند، از آن جمله...^۱ از همین فقره، دانسته می‌آید که مؤلفات ابوعلی کاتب همدانی، دست کم بیش از دو کتاب بوده، که اکنون ما آندو را (یکی مفقود و دیگری موجود) می‌شناسانیم. متأسفانه راوی یا ناقل، جز کتاب الفاظ، نام دیگر مؤلفات اندک ولی سودمند او را یاد نکرده است. پس، بررسی ما محدود به همان دو کتاب الفاظ و همدان می‌شود. لیکن، جنبه شاعری ابوعلی همدانی را نباید ناگفته گذاشت. از این جنبه برجسته او نیز، ناگزیر در همین بهره (- آثار) یاد خواهیم کرد، هر چند که در واقع امر چندان اثری هم از شعر و آثار شاعری او بر نمانده است. ولی به مصداق «مالایدرک کله لایترک کله»، هم بدانچه باز یافته‌ایم، بسنده می‌رود تا در آینده باز چه بدست آید.

ابن ندیم، مقدار یا دیوان اشعار وی - ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی همدانی کاتب «بکر» - را پنجاه ورق یاد کرده است.^۲ از این «پنجاه» ورق اشعار، تاکنون «ده» بیت بدست آمده است: یکی، آن که در پایان دیباچه خود بر کتاب الفاظ، از برای شاهد مثال در این معنا که الفاظ زیور معانی، و معانی ستون الفاظ باشند، گوید: «چنان که خود سروده‌ام:

تـزین معـانیه الفـاظه و الفـاظه زائـنات المعـانی.^۳
 دو دیگر، آن است که راغب اصفهانی (م - ح ۴۰۰ ق. [سال ۵۰۰ نادرست است]) از او یاد کرده:

«من رزق الحمق فذو نعمة آثارها واضحه ظاهره
 يحط ثقل المرء عن نفسه و الفكر في الدنيا و في الآخرة»^۴
 (- هر کسی که حماقت روزی وی گشت، همو خود صاحب نعمتی شده است که آثار آن آشکار و نمایان می‌باشد. حماقت، گرانباری آدمی را از خورشتن و از اندیشه در باب این سرای و آن سرای فرو می‌گیرد).

دو بیت دیگر، راجع است به سرمای مشهور همدان، که شاعران بسیاری

۱. همان، مقدمه، صفحه چهار.

۲. الفهرست، ص ۱۹۳.

۳. الالفاظ الکتبیه، صفحه ۸۶.

۴. محاضرات الادبیه، ج ۱، ص ۱۶.

- اعم از همدانی و غیرهمدانی - در این باب داد سخن داده، و در این میدان نیز با گلایه‌های غم‌انگیز گوناگون از دست طبیعت قهار، طبع آزمایی کرده‌اند. اینک، نمونه آن از ابوعلی کاتب شاعر، و مورخ همدان نیز:

«همدان متلفة النفوس ببردها والزمهریر، و حرها مأمون
 غلب الشتاء مصیفها و ربیعها فکانما تموزها کانون»^۱
 (-: همدان با سرما و زمهریر جانگزایش مردم را تلف می‌کند. گرما در آنجا اصلاً برآسوده است، چه آن که زمستان بر تابستان و بهار چیره گشته، چنان که گویی مردادماه همانا دی ماه می‌باشد).

ثعالبی، ضمن نقل برخی مطالب و فقرات از آثار و نوشته‌های صاحب بن عباد طالقانی وزیر مشهور بوییان (۳۲۶ - ۳۸۵ ق.)، از جمله، به نقل از کتاب مداعبه (= مزاح) صاحب، در بیان فرج آورده است که: شاعره نیکوسخنی در همدان بود - معروف به «حنظلیه». ابوعلی کاتب بکر، او را به زناشویی خطبه کرد، و در این خصوص اصرار و پافشاری نمود. حنظلیه به دوی نوشت که: «ایر» ک «ایر» ماله ... عند حری هذا فرج. فاصرفه عن باب حری ... وادخله من حیث خرج». (- از ترجمه آن معذوریم). صاحب بن عباد گوید: به خدا که حنظلیه در این دو بیت، از «کبشه ام عمرو» و «خنساء» - خواهر «صخر»، و از «کعوب هذلیه» و «لیلی اخیلیه» (- شاعره‌های تازی گوی) شاعرتر است.^۲

صفدی هم در ذکر امیر بکر بن عبدالعزیز عجلی فرمانروای همدان گوید که روزی کاتب وی ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی همدانی کنیزکی را به نام «دستان» دید و پسندید، اما بهای او را که پانصد دینار (زر) بود نداشت، پس این ابیات بسرود:

یا صاحبی صبا قلبی لدستان بغفاده وجهها و البدر سیان
 مادونها قصد تدمی استنها الا المصالیت من أبناء قحطان
 من کان یملک ملء الکیس من ذهب زفت الیه و کیسی غیرملآن

۱. معجم البلدان، چاپ وستنفلد، ج ۴، ص ۹۸۶.

۲. یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۲۴۹.

اشکو الی الله انسی لیس ینفعنی علم «الخلیل» و لانحو «ابن سعدان» فی اِسْتِ ام علمی و آدابی و فلسفتی. ولو احطت بعلم الانس و الجان این ابیات که در آنها اشارتی به دانش «نحو» و «عروض» خود (- همچون خلیل بن احمد و ابن سعدان) و ادب پیشگی و «فلسفه» دانی خویش نموده، و در نزد سَرُورَش (- بکر بن عبدالعزیز) از بی فایده‌گی آنها گلایه کرده است، چون بدست آن امیر رسید، او را با پنج بیت به همان وزن و قافیه دلجووانه پاسخ گفت، و همان مبلغ بهای کنیزک را بدو جایزت بخشید.^۱

کتاب همدان (= همدان‌نامه).

ابوعلی کاتب همدانی، با نگارش چنین کتابی، گذشته از دبیری، نحوی، لغوی، شاعری، جنبه دیگری - یعنی «مورخ» نیز می‌یابد. خلف او - ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی (۴۴۵ - ۵۰۹ ق.) - در کتاب تاریخ همدان (که این نیز تاکنون مفقود باشد) یا طبقات الهمدانین خود، بدین جنبه تاریخنگاری ابوعلی کاتب با وصف «آخباری» اشاره کرده است.^۲ متأسفانه، آن اثر بسیار مهم، و مهمتر از هر اثری دیگر، هم از دستبرد زمانه محفوظ نمانده و بکلی از میان رفته است. پیشتر، یاد کردیم که متقدمان و معاصران از وجود چنین کتابی - یعنی نخستین «تاریخ همدان» در دوره اسلامی ایران - تألیف ابوعلی کاتب همدانی، آگاهی نیافته و از آن یاد نکرده‌اند. نخستین بار بود که راقم این سطور بدان پی برد و گزارشی در یک رساله خطاب به ای راجع بدان داد، که چاپ شده است.^۳

«کتاب اصبهان» حمزه اصفهانی - همتای ابوعلی کاتب در اصفهان - نیز متأسفانه از میان رفته، اما نام و آوازه آن در سراسر عهود اسلامی و در محافل شرق‌شناسی پیچیده، و همگان بر وجود و نقول آن آگاهی یافته‌اند. تا آنجا که دانسته این نگارنده می‌باشد، کتاب همدان ابوعلی کاتب تا دهه‌های نخستین سده ششم (ه.ق.) وجود داشته، و گویا در تازش‌های ترکان و مغولان، نسخه یا

۱. الوافی بالوفیات، ج ۱۰، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

۲. انباه الزوارة، ج ۲، ص ۱۶۵.

۳. مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۲، سال ۱۳۵۳ (ص ۴۲۵ - ۴۵۷).

نسخه‌های آن در همدان و دیگر جای‌ها از میان رفته است. گویی، این کتاب اصلاً به بغداد نرسیده، و این ندیم آن را ندیده است. چه آن که در سه موضعی از الفهرست (مؤلف به سال ۳۷۷ ه.ق.) که از ابوعلی کاتب همدانی و کتاب الفاظ و مبلغ اشعار او یاد می‌کند، و در بیان تواریخ شهرها، هیچ ذکری از آن کتاب نکرده است.

هم چنین، یاقوت حموی (م. ۶۲۶ ق.) که ذکری از ابوعلی کاتب به میان آورده، مطلقاً از این کتاب او بی اطلاع بوده است. هر آنچه یاقوت در باب جغرافیا و تاریخ همدان یا معاریف آن شهر در دو دانشنامه جغرافیایی و تاریخی - ادبی خویش (معجم البلدان - و - معجم الادباء) یاد و نقل کرده، یکسره از تاریخ همدان شیرویه شهردار دیلمی (سده ۵ ق.) و جز آن می‌باشد. آنچه گذشت، خود سبب بی اطلاعی نویسندگان عربی زبان و شرق شناسان از کتاب همدان ابوعلی کاتب بوده، به ویژه آن که هم آنان به منابع اطلاع ما بر این موضوع - که هر دو به فارسی است التفاتی نیافته‌اند.

باری، قدیم‌ترین جایی که از این کتاب همدان ابوعلی کاتب، نام برده شده است، تاریخ قم - مؤلف به سال ۳۷۸ ه.ق. (ترجمه فارسی کهن آن از سده ۸ ه.ق.)، طبع «طهرانی»، ص ۲۵، ۲۹، ۱۰۶، ۱۸۹)، سپس کتاب مجمل التواریخ والقصص - مؤلف به سال ۵۲۰ ه.ق. (ویراسته ملک الشعراء بهار، ص ۵۶، ۷۰، ۱۳۲، ۱۴۹، ۵۲۱، ۵۲۲) است. کتاب همدان در چهار موضع از مجمل التواریخ به نام همدان نامه یاد گردیده، که در واقع ترجمه فارسی عنوان کتاب الهمدان می‌باشد، چنان که علامه قزوینی با قید «ظاهراً» آندورا یکی دانسته است.^۱ راجع به اهمیت این کتاب - متأسفانه - گمشده، کمابیش در مطاوی این زیست‌نگاری سخن رفته، و اگر بخواهیم به تفصیل مطلب، تحلیل موضوع و تقدیر اهمیت و ارزش آن بپردازیم، خود رساله مفصل دیگری می‌شود. بهتر آن که به گفتاوردهای باز یافته، به نقل از همان دو منبع مذکور، گزیده‌وار پرداخته آید:

۱. مجمل التواریخ والقصص، ص «م» مقدمه.

مجمعل التواریخ

۱- گزارش جنگ اسکندر مقدونی با «دارا» (= داریوش سوم هخامنشی)، و این که قلعه همدان در آن زمان ساخته آمد، که دارا خزاین و حرمخانه خود را در آن جایگزین کرد و «سپاه نشانده به نگاهداشت»، و در کتاب الهمدان آن را شرحی تمام شود. (ص ۵۶).

۲- داستان شکارگاه بهرام گور و کنیزک که در کتاب همدان آمده: «به ظاهر همدان بودست آنجا که «اسیه دمیان» خوانند بر راه «ری»،... «الخ». (ص ۷۰).

۳- داستان بلیناس حکیم - صاحب طلسمات، که در کتاب همدان چنان خوانده است که: «قباد او را بفرستاد به دفع آفات، شهرها را طلسم ساختن، و به همدان سرما و کژدم و مار را طلسم کرد اندر آن شیر سنگین که پیداست... الخ» (ص ۱۳۲).

۴- در باب بنیاد و نامگذاری دو شهر همدان و اصفهان، در کتاب همدان خوانده است که: «همدان و اصفهان هم از آبناء پسرزادگان سام بن نوح اند،...» (۱۴۹).

۵- گزارش چکیده درباره شهر همدان را بطور عمده از همان همدان نامه (کتاب همدان) که عبدالرحمان بن عیسی کاتب همدانی کرده است، آورده است. از جمله یک ترانه پهلوی در این خصوص که: «سارو جم کرد، بهمن کمر بست، دارای دارا، گرد هم آورد»، و هم چنین راجع به باستانی بودن آن شهر که همدان نامه می آورد که: «همدان قدیماً بزرگ بوده است چنان که... (الخ)»، و اشاره به داستان لشکرکشی «بخت نصر» بدانجا، آب بستن و ویران کردن آن شهر، و نیز بقایای «اسپیددژ» (= قصر ایبض / تپه هگمتانه کنونی) و بناهای عهد اسلامی و خوش آب و هوایی آنجا، و دیگر «عجایب های بسیار که در حوالی آن است که عبدالرحمان در همدان نامه آورده است، از جمله: «منار سُنْب گور» در دهکده «خسنجین»، «دخمه آهوی «بهرام گور» (- که بدان در فقرة ۲ اشاره رفت)، «شیر سنگین»، «چاهی به دهی»، «آبی که با سنگ می باشد»، «سنگی که چیزی بر آن نوشته شده است که معروف است به «تبنابر» نزدیک «اروند» (= دو نویکنده

هخامنشی در «گنجنامه» همدان)، «ایوان سوری»، «کوه اروند»، «حکایت درخت بلوط که از عهد دارا در سرای احمد و هارون پسران حسن بود» و از این نوع عجایب بسیار است که آن را در همدان‌نامه شرح داده آمد.» (ص ۵۲۰-۵۲۳).

تاریخ قم

۱- در اشاره به فتح «جبال» بدست تازیان، گوید: «ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی بن حماد همدانی - معروف به کاتب بکر بن عبدالعزیز در کتاب خود که آن را کتاب همدان نام کرده است، چنین یاد کرده است که: من کتب اموال و غیر آن را مطالعه کرده‌ام و در آنجا یافته‌ام که ابوعمید و شافعی و مالک روایت کرده‌اند که مجموع بلاد جبال، فتح آن به جنگ و قهر و استیلا بوده است، و هیچ کوره از آن استثناء نکرده‌اند...» (ص ۲۵).

۲- در باره «گز» (ذراع) پیمایشی مردم همدان، «ابوعلی کاتب در کتاب همدان حکایت می‌کند از ابو جعفر محمد بن عبدوس [جهشیاری] که او گفت: ذراعی که اهل همدان بدان مساحت می‌کردند، پیش از روزگار مأمون او را ذراع سابوری می‌گفتند و آن ذراع عبارت از دوازده قبضه بود و مثال آن بر ستون مسجد اعظم منقش کرده‌اند و نشان و نمودار آن تا الیوم باقی است...» و هم چنین ابوعلی در کتاب همدان حکایت می‌کند از ابو جعفر محمد بن عبدوس [جهشیاری] که او گفت ذراعی که عبدالله خردادبه بدان مساحت کرد، آن‌که قبضه و دو انگشت بود چنان که میان آن ذراع و ذراع سابوریه تفاوت و نقصان به ربع و ثلث عشر باشد، و آن ذراع که به همدان بوده است و در دیوان آن هشت قبضه و دو انگشت بوده است، محمد بن حسن از آن‌گز هیچ نبرید و کم نکرد الا یک انگشت.» (ص ۲۹).

۳- چنین گوید مصنف این کتاب (حسن بن محمد قمی) که چون بدین موضع رسیدم ازین کتاب (تاریخ قم) آن حکایت که ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی همدانی - کاتب «بکر» از ابو جعفر محمد بن عبدوس روایت کرده، و آن از ابو عمرو بن سلمه همدانی با خاطر ام آمد به ضرورت آن را ایضاً درین کتاب ذکر کردم و آن چنان بود که... (الخ) - که راجع است به «مساحت ضیاع عمران بن

هرون همدانی»، و اعتراض و رسیدگی بدان (ص ۱۰۶).

۴- «ابوعلی کاتب در کتاب همدان در حدیثی طویل یاد کرده است که: چون (هارون الرشید) به همدان می‌گذشت، چون بر پشته برآمد که... (الخ)» - که راجع است به خرابی شهر همدان بر اثر زیادتى مال و خراج مقرر بر مردم آن شهر، و تخفیف دادن هارون الرشید آن را، ایضاً تخفیف دیگر به دستور مأمون، و میزان درآمد آن شهر و خراجات مقرر آنجا در سده سوم قمری (ص ۱۸۹ - ۱۹۰).

منابع کتاب همدان، چون که بر جای نمانده، دانسته نمی‌گردد. اما پیداست که علاوه از اسناد دیوانی، مأخذ شفاهی، کتاب‌های پیشینگان، تواریخ و جغرافیاهایی که تا آن زمان (ح ۳۰۰ ق.) نگاشته آمده، بنا به آنچه از مقایسه فقرات بازمانده آن با فقرات اخبار البلدان ابن فقیه همدانی برمی‌آید، چنین دانسته می‌شود که ابوعلی کاتب این کتاب «ابن فقیه» - همشهری و همروزگار خود را نیز زیر دست داشته است.

الفاظ الکتائیه (واژه‌های نوشتاری).

از عنوان کتاب پیداست که آن یک واژه‌نامه است، اما واژه‌نامه‌ای متعارف نیست. تنظیم و تبویب آن با «فرهنگ» های عربی کنونی متفاوت است. یعنی، واژه‌ها نه به ترتیب الفبایی بر پایه میزان صرفی آنها، و نه ناظر به اشتقاق و تصریف مواد آنهاست. بل یک فرهنگ الفاظ مترادف است که بر پایه موضوعی (در ۳۶۵ باب موضوعی) تنظیم و تبویب گردیده، و چنان که درباره آن گفته‌اند: «کتابی است کم حجم که جوینای فن دبیری از آن بی‌نیاز نباشد». خوشبختانه این کتاب ابوعلی کاتب همدانی، به سبب نیاز مبرم و مراجعه پیوسته مردم، دیران و دانشوران بدان در طی قرون و نسخه برداری مکرر آن، از دستبرد حوادث روزگار محفوظ مانده و تاکنون بیش از ده بار در کشورهای عربی زبان بطبع رسیده است.

ابن ندیم در زیر عنوان «کتاب‌های بدست آمده در آداب، به خامه گروهی که از حال آنان آگاهی ندارم»، یکی همین کتاب الفاظ عبدالرحمان بن عیسی همدانی را یاد کرده، و در جای دیگر زیر نام «عبدالرحمان بن عیسی همدانی»

کاتب بکر بن عبدالعزیز بن ابی دلف گوید: شاعری دبیر بود که یکی از کتاب‌های او الالفاظ است.^۱ در نام کتاب، اختلافی پیش آمده است. دیدیم که ابن ندیم آن را کتاب الالفاظ یاد کرده، و دیگران هم کمابیش چنین ذکر نموده‌اند.^۲ اما یاقوت حموی (۶۲۶ ق.) در جایی از آن به عنوان الفاظ الکتیبه یاد کرده است.^۳

آنگاه، مؤلف فهرست کتبخانه آصفیه، نسخه‌ای از آن را به نام آداب الرسائل (مورخ سال ۷۶۱ ق.) شناسانده و گوید: «کتاب مذکور تا حال چاپ نشده و در کتب‌خانه بریتیش میوزیوم هم وجود ندارد و در فهرست کتب‌خانه خدیو مصریه هم موجود نیست و در رامپور و بانکیپور هم وجود ندارد...».^۴ اما بروکلیمان بر پایه نسخه‌های خطی دیگر و نسخه چاپی آن گوید: کتاب آداب الرسائل موجود در آصفیه (و جاهای دیگر) گویا همین الالفاظ الکتیبه است.^۵ البته همین هم هست، زیرا آغاز و بخشی از مقدمه و باب اول آداب الرسائل به تمامی و بعینه، مانند الالفاظ چاپی است. نیز، از مقدمه خود ابوعلی کاتب بر کتاب، که مکرر واژه الفاظ را بکار برده و در دو جا به «الفاظ کتّاب الرسائل...» اشاره نموده،^۶ برمی‌آید که کدام نام درست‌تر است.

یک اشتباه دیگر هم در مورد این کتاب روی داده، و آن، این که نعمان الوسی که متن همین کتاب را به سال ۱۳۰۲ ق. در استانبول چاپ کرده، به غلط آن را کتاب الفاظ الاشباه و النظائر خوانده، فلذا اشتبهاً به عبدالرحمان بن محمد انباری (۵۱۳ - ۵۷۷ ق.) نسبت داده است.^۷ اما طبع درست، ویراسته و پیراسته^۸ معرب کتاب الفاظ، نخستین بار بدست لوئیس شیخو یسوعی (درگذشته به سال ۱۳۶۴ ق/ ۱۹۲۷ م.) از روی سه نسخه خطی مصر (مورخ ۵۷۱ ق.) و لیدن و موزة

۱. الفهرست، ص ۱۵۲ و ۱۹۷.

۲. ایضاح المکتون، ج ۲، ص ۲۷۱.

۳. معجم الادیاء، ج ۱۷، ص ۲۱۰.

۴. فهرست کتبخانه آصفیه، ص ۵۹ - ۶۰.

۵. تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۲۵۸.

۶. الالفاظ الکتیبه، صفحه هفت.

۷. معجم المطبوعات العربیه، ص ۱۸۹۷ (انتقاد کتاب: زیدان، ص ۱۴۰. مجلة المتنبس، سال ۱۳۳۰). تاریخ

الادب العربی، ج ۲، ص ۲۵۸/ ج ۵، ص ۱۷۳.

بریتانیا، به سال ۱۸۸۵ م در بیروت انتشار یافت، که پس از آن مکرر در مصر و بیروت، تجدید چاپ شده است.

اینک، شمار بیشتری از نسخه‌های خطی کتاب، به نام درست آن، اللفاظ الکتایبه شناخته آمده است. مانند دستنوشته‌های دانشگاه لنینگراد (ش ۹۴۵)، کتابخانه شهید علی‌پاشا (ش ۲۶۶۱)، کتابخانه صومعی دمشق (۷۱، ۵۷)، کتابخانه ایاصوفیه (۴۸۶۵، ش ۲)، کتابخانه آصفیه (۳: ۵۲، ش ۳۱۸)، موزه بریتانیا (یکم، ۱۳۸۴)، کتابخانه ملی تهران (ش ۵۰۷ع) و جز اینها، خصوصاً دستنوشته کتابخانه دانشگاه لیدن که به خط ادیب لغوی معروف جوالمقی (۴۶۶-۵۳۹ق.) است.^۱ هم چنین، نسخه‌های همراه با شرح کتاب، که بعضاً شناخته آمده است.^۲ بی‌گمان، بر اثر فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی عربی کتابخانه‌های کشورهای اسلامی در دهه‌های اخیر، باز هم دستنوشته‌های دیگری از کتاب الفاظ ابوعلی کاتب همدانی، یا شروح آن، شناخته آمده که نگارنده بیش از آنچه گذشت، مجاله، آگاهی دیگر نیافته است.

مختصری هم در باب اهمیت کتاب اللفاظ گفته آید. موضوع آن، چنان که گذشت، مربوط به فنون کتابت و بلاغت، و بر تنظیم و تبویب واژه‌های نوشتاری - یعنی الفاظ مترادف عربی در ۳۶۵ باب موضوعی احتوا یافته است. اندیشه چنین تألیفی، واقعاً در آن زمان بدیع می‌نماید. ابوعلی کاتب همدانی، با این کار، دست لغت‌بازان فضلفروش، و فاضل‌نمایان عرب آیین را بکلی از پشت بسته، و عربی‌دانی را از برج عاج موهومی که برای آن ساخته بودند، فرو گرفته، در عین حال، زبانی را که ناچار در آن روزگار کتاب‌ها و دیوان‌ها بدان نوشته می‌شده، پیراسته و راه هر گونه تکلف، تصنع، واژه‌بازی، بزرگنمایی، فضل‌فروشی، نازشگری را بند آورده، واژگانی گزیده و سنجیده و آیینمند، به مثابه یک وسیله تفهیم و تفاهم درست‌گفتاری و درست‌نوشتاری برای مقاصد علمی و ادبی و دیوانی در دسترس همگان نهاده است:

۱. المستشرقون، ج ۲، ص ۶۴۷.

۲. نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۵ ص ۴۹۶.

- «باری، در میان پشینان گروهی را دیدم که درازگویی در سخن، ایشان را به خطا کشانده است. آنان در سخنوری‌ها و نامه‌های خویش، واژه‌های نادر و کلمه‌های غریب در می‌پیوندند، تا بلکه بدان وسیلت از همگان برجستگی پیدا کنند و در نزد گولان، از طبقه فرودست بالاتر نمایند. گنگی و خموشی بسی نیکوتر از سخن‌آوری بر این هنجار است که این طایفه آن سان سخن می‌ریسند. کسانی دیگر را هم دیده‌ام که توجهی یافته، اندکی از این طبقه برترند. اما ایشان نیز واژه‌هایی اندک را که از زبان دبیران نامه‌ها فرا گرفته‌اند با واژه‌های بسیار پست زبان همگانه درآمیزند و به سبب بی‌مایگی خود بنا به ضرورت از آنها یاری جویند. اینان قادر به تغییر معنا با واژه‌ای به غیر از واژهٔ تنک مایهٔ خود نیستند. تکلف و اختلال در نوشتار و گفتارهای ایشان نمایان است، چون که گوهر و خرمهره را به یک رشته می‌کشند.»

- «من در کتاب خود، همهٔ آن دسته‌های گوناگون از واژه‌های دبیران نامه‌ها و دیوان‌ها را که بدور از اشتباه و همامیزی است، سالم از حلق بیرون آمده، و متضمن کنایتی یا اشارتی است، گرد آورده‌ام. پایهٔ کار، بر آیین آن دبیران و سخنوران است، که ناهنجارگویی، لغت‌باز، شیوانما، و ادب‌پیشگانی متکلف، دور از فهم‌گویی و دور از مقصودرو، نیستند. در هر فنی از فنون سخنوری، گلچینی از نامه‌نگاری‌ها و سخنان مردان و صفحات دیوان‌ها و جلسات رئیس‌ان بدست داده‌ام، و گزیده‌ای از متن دفترها و نوشته‌های دانشمندان، فراموده‌ام.»

- «واژه‌ای نیست که در جایگاه نامه‌نگاری، آن را مترادفی جانشین نباشد یا در گفتگوها مقام خود نیابد، خواه با همگونی یا همجنسی و یا همجواری.^۱ پس هرگاه، شناسندهٔ آنها، جای‌های کاربرد آنها را بداند، یک مایهٔ توانمند و یاور پشتدار، او را فراهم است...»

- «دبیر رسانویس، شاعر نغزگویی و سخنور زبان‌آور را پیروی آغازگران، گزینش از پیشینیان، روی‌آوری به گذشتگان در مفاهیمی که ابداع کرده‌اند و بی‌سپاری راهی که رفته‌اند، (چندان) غنایی نباشد. آغازگر چیزی برای دیگری بر

۱. آگاهی روانشناسانهٔ ابوعلی کاتب همدانی برطبق تداعی معانی، جالب توجه است.

جای ننهاد، و آن کس که از ایشان معنایی را با واژه آن می‌گیرد، گویی سرقت کرده است...»

- «واژه، زبور معناست، و معنا، ستون واژه است. لکن آنچه را که در تألیف و نظم‌گویی ستوده است، چنان است که من سروده‌ام: معانی آن، واژه‌های او را می‌آراید، و واژه‌های او زیورهای معانی است...»^۱

باز در باب اهمیت کتاب الفاظ ابوعلی همدانی، این بار به روش برهان خلف، فقره‌ای دیگر هست. اما پیشتر باید گفت، چنان که دانسته است، صاحب بن عبّاد طالقانی ایرانی (۳۲۶ - ۳۸۵ ق.) - وزیر ناماور بویان، یکی از استادان عربی نویسی، وزیر و دبیری تازی‌گوی، شاعری ماهر و سخن‌پرداز، و بیش از همه ادیبی «لغت‌باز»، تکلف‌کیش، تصنع‌آیین، دشخوار جوی، روان‌گریز، و آسان‌ستیز بوده است، چندان که کارش تا حدّ جنون به سجع‌بازی و تکلف‌سازی و لغت‌پردازی ناهنجار و بی‌خردانه کشیده، و داستان وی در این خصوص مشهور و بسیار است. وی از زُمره، بل نماد والا و نماینده تامّ و تمام کسانی است که ابوعلی کاتب به آنان اشاره نموده است که: «در سخنوری‌ها و نامه‌های خویش، واژه‌های نادر و کلمه‌های غریب درمی‌پیوندند، تا بلکه بدان وسیلت از همگان برجستگی پیدا کنند و در نزد گولان، از طبقه فرودست بالاتر نمایند. گنگی و خموشی بسی نیکوتر از سخن‌آوری بر این هنجار است که این طایفه آن سان سخن می‌ریسند.»

گویی، «فیروزان» ایرانی است - از خویشان صاحب بن عبّاد - که خطاب بدو گفت: «به خدا سوگند! این زبان که تو بدان سخن می‌گویی، نه زبان نیاکان تو، و نه زبان همکیشان تو، و نه زبان آدمیان هم‌روزگار بخرد تست، و نه آن که تازیان تکلف‌گوی هم، چنین سخن می‌ریسند» (نقل به معنا از مثالب ابوحنیان و معجم یاقوت). داستان لغت‌بازی و تازی‌مآبی یا عربی‌نمایی صاحب، بسی بیش از آن است که به اشارتی گفته آید. می‌گذریم، و با این مقدمات اشارت‌وار، اینک ارزیابی و نگره‌کین‌توزانه «صاحب عبّاد» درباره کتاب الفاظ ابوعلی کاتب همدانی خواندنی است، گوید: «چنانچه عبدالرحمان بن عیسی، مؤلف این کتاب الالفاظ

را درمی‌یافتیم، به بریدن دست او فرمان می‌دادم. سبب این امر را پرسیدند، گفت: گوهرهای زبان استوار عربی را در اوراقی اندک گردآورده و آنها را در دهان کودکان مکتب‌های ضایع ساخته، و از ادب‌آموزان رنج درس و فراگیری بسیار. و مطالعه فراوان و پیوسته را، برطرف کرده است.^۱

شادروان احمد بهمنیار، پس از نقل این فقره، افزوده است: «مقصود وی (- صاحب) از این سخن آن بود که تصرف در فن کتابت، مخصوصاً بدایع‌نگاری، حق اشخاصی است که در فنون ادب کامل و به نکات و دقایق کلام عرب مطلع و محیط باشند، چه فقط آنها می‌توانند در صنعت‌گری اندازه نگاهدارند و جمال معنی را فدای زیبایی الفاظ نکنند.»^۲ لکن، راقم این سطور با برداشت آن استاد فقید در این خصوص، موافق نیست. غرض از «نکات و دقایق کلام عرب» و «مطلع و محیط» بودن بر آن، بسا همان است که از آن به برج عاج عربی دانی تعبیر می‌شود. در اینجا با سخن صاحب عباد کاری نداریم، نظر ما متوجه به آن اوضاع و احوالی است که اسباب پیدایی شعوبی‌گری شد. نگارنده معتقد است که یکی از وظایف و هدف‌هایی که شعوبیان فرهنگی در برابر خود نهادند، فرو ریختن همان برج عاج یا به تعبیر تاریخی - سیاسی آن «فضل العرب علی العجم» بود.

ابوعلی کاتب - مورخ همدان (از جمله در الفاظ) و حمزه اصفهانی - مورخ اصفهان (از جمله در اشتقاق) و ده‌ها تن دیگر مانند ایشان، نشان دادند که زبان عربی و واژگان آن، فراگیری، کارآوری، و به ویژه «انباردن» و نشخوار نوادر و غرایب آن زبان، مایه نازش و بالش و برتری (تازی بر پارسی) و جز اینها نیست و نمی‌تواند باشد. نشان دادند که این زبان، مانند هر زبان قومی دیگر دارای واژه‌های مترادف، متشابه و متضاد بسیار است، که هر گروه بر مفهوم و مدلول واحدی دلالت کند، و برخلاف پندار مسحوران و معجبان، غنا و ثروت معانی و کثرت مفاهیم خاصی بر آن مترتب نیست، چندان که همگان می‌توانند آنها را، البته درست و بجا، بکار برند حتی - به گفته صاحب: «کودکان مکتبی» نیز. اما آن

۱. انباه الرواة، ج ۲، ص ۱۶۶/الوافی، ج ۶، ص ۸۶/الانفاظ مقدمه، ص ۴.

۲. کتاب صاحب بن عباد (شرح احوال و آثار)، ص ۱۹۶.

که این واژگان در دهان آنان افتد، موجب «ضایع» شدن آن نمی‌گردد، بل باعث «شایع» شدن آن می‌شود، و چون هر چه شیوع و رواج یافت و در دسترس همگان قرار گرفت، به مصداق «الشئی اذا کثر رخص» - حق انحصاری آن از میان رفته، دیگر آن اسباب و اعتباری که مایه نازش و بالش و فضلفروشی و تفاخر یا تفاضل عرب بر عجم شود، نخواهد داشت. این یک اصل روانشناسی اجتماعی کنونی نیز هست.

چنانچه، بنابر تفاخر و تفاضل قرار گیرد، این قوم صاحب آن زبان نیست که «افضل» بر شمار آید، زیرا خدای تبارک و تعالی به وحی خویش بر زبان پیامبر برخاسته از همان قوم، «گرامی‌ترین مردمان را پارساترین آنان» حکم فرموده است. اما نازش و بالش دانشورانی که به پژوهش در آن زبان، تألیف واژگان آن، تحقیق در دستور زبان (= نحو) آن پرداختند، و بسیاری دیگر کارهای علمی در مورد آن زبان کردند، در هر عصر و زمانی بجاست. این دیگر، یک شرف و افتخار علمی است، و اینک همگان دانند که پیشگامان و بنیادگزاران همه رشته‌های علمی در عهد اسلامی، ایرانیان بوده‌اند. چندان که قاضی صاعد اندلسی و ابن خلدون مغربی و دیگر مورخان و صاحب‌نظران، از دیر باز همه دانشوران عهد اسلامی را ایرانیان یاد کرده‌اند (- «حملة العلم فى الاسلام العجم / الفرس»).

باری، ابوعلی کاتب همدانی شعوبی، یکی از آن دانشوران است. احاطه این مرد به زبان و واژگان عربی، حتی از دیدگاه بررسی امروزه، واقعاً شگفت می‌نماید. موضوع، فرهنگ‌نویسی ساده نیست، تا بر اساس حرفی پس از حرف، لغت‌ها نگاشته آید. مسأله، شناخت دقیق یک معنا و مفهوم یا مدلول، در میان انبوه‌ای از الفاظ دال، نه تنها پراکنده در دفترها و دستک‌های دیوانی یا اشعار و افواه، که در «اذهان» و «افکار» است. خلاصه آن که، به اصطلاح امروزه، کاری «حیلى» (= مکانیکی) نیست، بلکه «جدلی» است. در هر حال، کتاب الفاظ ابوعلی کاتب، تا آنجا که بخت یار آن گردیده و به محافل علمی و ادبی، و به سرزمین‌هایی که راه یافته، هم از دیرباز مورد عنایت شده است. علاوه از جنبه آموزشی (به گفته «صاحب» در مکتب‌ها) و کاربرد پیوسته آن به مثابه یک کتاب

«مرجع»، بسیاری نیز از آن یاد و نقل کرده‌اند.

جمال‌الدین قفطی بنقل از تاریخ همدان ابوشجاع شیرویه شهردار دیلمی (۴۲۵ - ۵۰۹ ق.) در ذکر عبدالرحمان بن عیسی بن حماد همدانی کاتب لغوی صاحب الفاظ عبدالرحمان - که ادیبی فاضل و اخباری بوده - یاد کند که این واژگان او گزیده‌ای است از الفاظ لغوی [= سماتیک] و آن نیکوترین فرهنگ کارآمد دیرین باشد، و جماعتی در سراسر آفاق به شرح آن عنایت ورزیده‌اند. چنان که یکی از دانشوران مصری - سده پنجم - معروف به العمیدی آن را شرح کرده که جزء یکم آن را دیده‌ام. هم چنین، امام مهدی خوafi از دانشوران خراسان - هم در سده پنجم - آن را شرح کرده که تمام آن را دیده‌ام و همین نیکوترین کتاب در این فن باشد.^۱ کتاب الفاظ عبدالرحمان (ابوعلی کاتب) به علاوه، بسی کار آمد فرهنگ‌نویسان پس از او گردیده، چنان که جوالیقی (۴۶۶ - ۵۳۹ ق.) - صاحب کتاب المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم، نسخه‌ای از آن برای خود نوشته بوده، که اکنون موجود است. حکیم شرف‌الدین ابوالفضل جبیش بن ابراهیم، معروف به جبیش تفلیسی (م. ۶۲۹ ق.) نیز در تألیف کتاب مشهور قانون ادب، کتاب الفاظ ابوعلی همدانی را جزو مأخذ خود بشمار آورده است.^۲ بطور کلی، برای اهمیت این کتاب از لحاظ تاریخ لغت‌نویسی و فرهنگ‌های عربی، به گفتار سلطانعلی سلطانی زیر عنوان «تدوین لغت تازی به وسیله ایرانیان»،^۳ و گفتار سعید نفیسی به عنوان «تاریخ لغت‌نویسی در ایران»،^۴ و خلاصه آن گفتار در مقدمه لغتنامه دهخدا رجوع شود.^۵ ناگفته نماند که یک قرن پیش، «شرتونی» لبنانی در «فائت الذیل» خود بر فرهنگ بسیار معتبر و معروف اقرب الموارد، کتاب الفاظ ابوعلی همدانی را (که تازه چاپ شده بود) مأخذ عمده خود قرار داد.

گذشته از جنبه وازه‌نامگی، کتاب الفاظ، چنان که گذشت، دارای فواید

۱. انباه الرواة علی انباه النحاة، ج ۲، ص ۱۶۵ - ۱۶۶.

۲. فرهنگ‌نامه‌های عربی به فارسی، ص ۶۵ - ۸۱.

۳. مقدمه لغتنامه دهخدا (ش ۴۰)، ص ۲۴۱ - ۲۶۴.

۴. برهان قاطع، طبع دکتر معین، ج ۱، مقدمه، ص ۶۴ - ۷۷.

۵. مقدمه لغتنامه دهخدا، ص ۲۲۶ - ۲۲۷.

ادبی بسیار است. حتی برخی از نقول آن، به عنوان مسند حدیث و جز آن، مورد استناد شده است. مثلاً سید مرتضی رازی (ح ۶۰۰ ق.) گفتاوردی از آن درباره قول «أین سائلنی عن ابی بکر» نموده است.^۱ احمد بن علی قلقشندی (۷۵۶-۸۲۱ ق.) در بخش پنجم مقاله نخست از جزء یکم کتاب خود (- صبح الاعشی) درباره «شناخت زبان عربی» و شناخت واژه‌های نوشتاری (= الفاظ کتابیه) گوید: «و آن الفاظی است که کاتبان آنها را از میان زبان به وجه استحسان و تمییز، و از جهت بهی و نیکویی شان نسبت به دیگر واژه‌ها، برگزیده و ویراسته‌اند...» و در کتاب الالفاظ عبدالرحمان بن عیسی کاتب، از این دست، کفایتی هست. و همو، آن را جزو کتاب‌هایی برمی شمرد که دبیران باید بخوانند.^۲

با این حال، و با آوازه‌ای که این کتاب (تا مصر و شمال افریقا) یافته بوده، علی‌رغم وجود «شرح» امام مهدی خوافی (سده ۵ ق.) بر آن در خراسان - چنان که بنقل از شیرویه شهردار همدانی گذشت، اشارت یاقوت حموی حاکی از آن است که در ولایات شرقی ایران توجهی به این لغتنامه نکرده‌اند، و احتمالاً تاریخ این خبر بازگردد به زمانی قبل از پیدایی شرح خوافی است. به هر حال، یاقوت در زیستن‌گاری ابوالفتح محمد بن احمد بن اشرس نحوی لغوی نیشابوری (م - ح ۴۲۰ ق.) به نقل از نامه‌ای که وی به یکی از دوستانش نوشته، گوید که در ضمن آن یاد کرده: «امروز در خراسان کسی نیست که به گزینش کتاب فصیح الکلام ابوالعباس ثعلب (م. ۲۹۱ ق.) و کتاب الفاظ الکتابیه عبدالرحمان بن عیسی اقدام کند...»، و نیز، همو بنقل آورده است که: «این دو کتاب همچون پره‌های خرد جوجه کتابهاوند...» و مردم خراسان نسبت به این دو شناسایی نیافته‌اند...^۳.

بدین سان، ابن اشرس نحوی، از این که کتاب‌های کوچک اما سودمند فصیح ثعلب و الفاظ همدانی در خراسان مورد عنایت نشده، ابراز تأسف می‌کند، و قلقشندی خواندن کتاب الفاظ را به ویژه برای آموزش و مهارت‌یابی در «صناعت انشاء» و فنون دبیری، به همه ادیبان و دبیران توصیه می‌کند. این فقره،

۱. تبصرة العوام، طبع اقبال، ص ۳۵.

۲. صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، ج ۱، ص ۱۶۲.

۳. معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۲۱۰.

یادآور توصیۀ «نظامی» عروضی در صدر گفتار خویش به عنوان «ماهیت دبیری» است که گوید: «پس عادت باید کرد به خواندن کلام ربّ العزّه و اخبار مصطفی و آثار صحابه و امثال عرب و کلمات عجم، و مطالعه کتب سلف و مناظره صحف خلف، چون ترسل «صاحب» و «صابی» و «قابوس» و الفاظ حمادی و امامی و...»^۱. راقم این سطور، در سابق حدس زده بود که این الفاظ حمادی شاید همین کتاب الفاظ ابوعلی همدانی باشد، که بنابراین قاعده اطلاق نام جدّ بر شخص، به نام جدّ مؤلف (حماد) اضافه شده است.^۲ اما اینک به خطای خویش در آن حدس شتابزده معترف است، و تحقیقاً نمی‌داند که «الفاظ حمادی» از کیست. خود ابوعلی همدانی یک جا از «حمادی» نامی گفتاورد نموده است،^۳ که البته اینهمانی آن دانسته نیست. سرانجام، در اهمیت کتاب الفاظ ابوعلی این بس که، همانطور که چهارمقاله نظامی مرسوم بوده یا می‌باشد که از برای یادگیری انشاء و کتابت و قرائت فارسی در مدارس ایران، به ویژه در دانشگاه‌ها تدریس شود، تدریس کتاب الفاظ همدانی نیز زمانی در مدارس کشورهای عربی برای حاذق کردن دانشجویان در انشای فصیح، معمول گردیده بود.^۴

اشاره صاحب بن عباد طالقانی به این که: کتاب الفاظ ابوعلی کاتب همدانی را در «مکتب»ها تدریس می‌کنند، و این که تا چند سال پیش آن را در مدارس کشورهای عربی زبان تدریس می‌کردند (- شاید هم امروزه -) خود بیانگر یک ویژگی دیگر کتاب، یعنی در سنانه بودن آن، یکی به سبب «حجم کم» (جیبی بودن) آن، و دو دیگر محتوای - واقعاً - آموزشی و آموختنی آن است. این موضوع، کتاب نصاب الصبیان ابونصر فراهی را متداعی به ذهن می‌سازد. اما این سخن را نباید چنان تعبیر کرد که: پس صاحب راست می‌گفته، این کتاب نصاب کودکان و مکتب‌ها بوده! هرگز چنین نیست! اقوال استادان نحو و لغت و ادب، در اهمیت بزرگ کتاب، به اندازه کافی بنقل آمد. بلکه، راقم این سطور گمان می‌برد که

۱. چهارمقاله نظامی عروضی، به کوشش معین، ص ۲۲ و تعلیقات، ص ۲۰.

۲. مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۲، ص ۲۵۳ - ۲۵۴.

۳. الالفاظ الکتابیه، ص ۲۲۶.

۴. اعلام المتجدد، ص ۳۲.

فراهی (سده ۷ ق.) گویا در نظم کتاب خود (- نصاب)، از جمله، به این واژه‌نامه ابوعلی کاتب نظر داشته، اگر چه سنت «ارجوزه» سرایی در همه رشته‌های عقلی و نقلی، علمی و ادبی قرن‌ها برقرار بوده، لزوماً نیازی به شناختن الفاظ ابوعلی نمی‌بوده است.

کتاب نصاب ابونصر، بطور عمده واژه‌های دارای مدلول عینی - یا اسامی - را به نظم درآورده، اما الفاظ ابوعلی بطور عمده و اساساً ناظر به مدلول‌های ذهنی - یا معانی - و مفاهیم انتزاعی، افعال و احوال است. اگر در وصف نصاب صبیان گفته‌اند که در واقع نصاب رجال است، کتاب الفاظ، حقیقه کتاب رجال، آنهم رجال علم و ادب، و طالبان فنون کتابت و بلاغت است، چنان که مکرر گذشت. کتاب الفاظ، حاوی بسیاری از اشعار شاعران بزرگ تازی نژاد و یا ایرانی تبار، امثال سائر مردمان، اقوال بزرگان نحو و ادب، سخنان امامان و شاهان، احادیث نبوی و آیات قرآنی، به عنوان شاهد لغت و کاربرد آن، و این همه، در کمال ایجاز و انسجام، و اجمال و «کم حجمی» کتاب است. یک نمونه رسا، شیوا، و پرمعنا کتاب الفاظ نیز، این است: «قال ابن خالویه: حدّثنا ابو عمر»، عن «ثعلب»، عن «ابن الاعرابی» قال: سُئل عن قول امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب: «الی الله اشکو عجری بجری»، قال: «همومی و آحزانی». ^۱ از این نمونه‌ها، اندک نیست.

مکرّر به نقل آمد که کتاب الفاظ ابوعلی، کتابی گزیده است. این، از جمله و نیز، بدان معناست که مؤلف به گردآوری واژه‌های مترادف اسامی، یا نامواژه‌ها چندان نپرداخته، بلکه چنان که گفته شد، آن دسته الفاظ که دال بر مفاهیم انتزاعی، افعال و احوال، فنون و صناعات، تعبیر و کنایات و مانند اینهاست، مورد نظر او شده است. وی به خوبی آگاه بوده است که، ترادف - تقریباً - چهارهزار نامواژه برای سُتُر در زبان عربی، که اگر بر این قیاس در مورد دیگر اسامی و اشیاء پیش برود همانا قاموس فیروزآبادی فراهم آید، که بکار مشتغلان به امور فکری، علمی، ادبی و دیوانی نمی‌آید، و او این کار را به «جمهره» نویسان واگذاشته

است. بنابراین، برخورد ابوعلی به زبان عربی و واژگان‌های آن، یک ایستار فرهنگمندان و روشنفکرانه یا، به عبارت دقیقتر، تمدنانه است. او را با بدایت (= بیابانگری) و سُتُر کاری نیست، در بایست‌های حضارت (= شهربگری) و «فَن» او را به چنین کاری برانگیخته است. بر این پایه، کتاب الفاظ ابوعلی کاتب همدانی، هرگز فرهنگنامه‌ای مُرده - چون جَمَهْرَه ابن دُرید یا قاموس فیروزآبادی - نیست، بل در حال حاضر نیز یک واژه‌نامه زنده، و هنوز هم کارآمد، سودمند، آموزشی و آموختنی است، مر عربی خوانان و ادیبان را.

نگارنده، واژه‌های کتاب الفاظ را شمارش نکرده است. اما واژه‌ای در آن نیست که اگر شاهد مثالی از برای آن بنقل آمده، مستند یا قائل یا مرجع آن ذکر نگردد. ابوعلی، بیش از هر کس، به همشهری دانشمند و کم‌سالتر از خودش - یعنی ابن خالویه همدانی استناد کرده، چهل‌گفتاورد از او به گواه نموده، و با آن که خودش ادیبی شاعر و نحوی صاحب‌نظر بوده، تنها یکبار فروتنانه از گفته‌های خود یاد کرده است (ص ۴۰). باقی سند‌نمایی‌ها از میرد، ابن قتیبه، اصمعی، ابن دُرید، ابن مجاهد، ثعلب، کسائی، فرّاه، ابوعمر زاهد، شنفری، نبطویه، ابن اعرابی، و بسیاری دیگر است که ذکر نامشان به تفصیل می‌کشد، و یاد شد که امامان شیعی و سنی و شاعران و محدثان هم مستند وی قرار گرفته‌اند. گاهی از «کتابی از ایرانیان» نقلی کرده (ص ۲۵۰) و زمانی از «اردشیر» (ص ۱۸۹) و دوبار از «هرمز» (ص ۱۳۴، ۲۲۹) گفتاورد نموده، که چنان که گذشت، این فقرات بازگردد به «رگ» ایرانی‌گری، شعوبی، فرهنگمندی و میهن‌دوستی اوست.

ابوعلی، نام منابع خود، منظور نام کتاب‌های مأخذ، نه نام صاحبان و نویسندگان آنها را، به سبب اختصار در کلام و اقتصار بر اسامی، ننوشته است. اما راقم این سطور دریافته است که در مورد اصمعی، ابن اعرابی، و ابوعمر عتایی احتمالاً چه در نقول و چه در نام‌گزاری کتاب خود، وی به سه کتاب همنام کتاب خودش (- الالفاظ) از آن ایشان - که ابن ندیم آنها را یاد کرده، نظر داشته است. آنگاه، از جمله کسائی که پس از وی، به کتاب او نظر داشته‌اند، چه از حیث مقصود و چه از جهت موضوع، همانا همتای اصفهانی او، مورخ عالیقدر ایرانی

- «حمزة اصفهانی» بوده است، به ویژه در تألیف کتاب الاشتقاق که پیشتر بدان اشارتی رفت.

ج. استدارک

۱- علاوه از مراجع یاد شده در شرح حال ابوعلی کاتب همدانی، به اشاره محمد أبو الفضل ابراهیم ویراینده انباه الرواة قفطی (۱۶۶/۲) در کتاب تلخیص این مکتوم (۱۰۵) هم ذکری از او رفته است، که ما تاکنون این کتاب را ندیده ایم.

۲- ابوهلال صابی (م. ۳۸۵ ق.) در کتاب تحفة الوزراء (ص ۱۴۱ و ۱۵۸) از ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی یاد کرده است که از ابوالحسن سعید بن عمرو بن سنگلا، کاتب خلیفه «راضی» (م. ۳۲۹ ق.) گفتاوردی نموده است. بی گمان، این بازگرد به زمانی می شود که ابوعلی کاتب در بغداد می زیسته است.

۳- بروکلیمان، نه در موضع شرح کتاب الالفاظ ابوعلی کاتب، بلکه در جای دیگر - یعنی در موضع شناسایی کتاب صحاح جوهری و گزیده های آن، طی یک سطر یاد کرده است که: کتاب صفو الراح من مختار الصحاح از عبدالرحمان بن عیسی همدانی است - که در شرح حال او ناگفته ماند، نسخه (دارالکتب) قاهره، دوم، ۲۰/۲. تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۲۶۱]. از این فقره برمی آید که ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی همدانی کاتب (ح ۲۵۵ - ۳۲۷ ق.) کتاب صفو الراح را از «مختار»ات کتاب صحاح اللفه جوهری - ابونصر اسماعیل بن حماد (متوفای ۳۹۶/۳۹۸ ق.) فراهم آورده، یا همین خود یک «مختار» (= گزیده) آن بدست او ساخته آمده است.

راقم این سطور، طی یک تحقیق انتقادی مفصل، انتساب چنین اثری را به ابوعلی کاتب همدانی رد کرده، و آن را ناشی از اشتباه یا التباس میان نام وی با احتمالاً عبدالرحمان بن محمد انباری (۵۱۳ - ۵۷۷ ق.) که یک بار دیگر در تاریخ مطبوعات نام آندو با هم مشتبه شده، و یا احتمالاً عبدالرحمان بن احمد نیشابوری (م. ۴۸۷ ق.) که یک لغوی قهار و صاحب «مختار»هایی از کتب لغت بوده (معجم، ۲۵۷/۱۲ - ۲۵۸) و یا جز اینها دانسته است. احتمال ضعیف دیگر آن که تنها در

صورتی ابوعلی کاتب همدانی می‌تواند مؤلف صفوالراح باشد که این اثر مختار الصحاح - یعنی گزیده صحاح جوهری (م. ۳۹۸ ق.) نباشد، و شاید که به جای الصحاح چیز دیگری، یعنی لغتنامه متقدم دیگری غیر از صحاح جوهری، فرضاً - بنابر تتبع - اصلاح المنطق ابن سکیت (م. ۲۴۶ ق.) باشد - صفوالراح من مختار الاصلاح؟ والله اعلم.

